



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۸/۱۶

محمد محق

الهیات فراآیینی بیدل

قسمت سوم

تنزیه:

مهمترین عنصر فکری بیدل را خدانشناسی او تشکیل میدهد. خداشناسی بیدل، بر خلاف ظاهرگرایان مسلمان و با اقتضای عارفانی مانند سهروردی، مولانا، ابن عربی، فخر الدین عراقی و دیگران، متکی بر عنصر تنزیه است. تنزیه در لغت به معنای منزّه دانستن و پاکیزه انگاشتن است، و در اصطلاح کلام و فلسفه اسلامی به معنایی در مقابل تشبیه به کار می‌رود، و اشاره به تعریفی از خداوند دارد که در آن از نسبت دادن هر گونه وصفی به وی که او را به شکلی از اشکال مشابه مخلوقاتش بگرداند، پرهیز می‌شود.

تنزیه بی نیاز است از انقلاب تشبیه

گو برهمن دو روزی محو صنم برون آ

از نظر بیدل، کاری که برهمنان در بت‌پرستی میکنند شامل در مقوله تشبیه است، و با ساختن مجسمه ای و سجده بردن به پیشگاه او، آن امر قدسی و متعالی را در عالم ماده شبیه‌سازی می‌کنند. اما شبیه سازی تنها در مقوله بت‌پرستی رایج و عامیانه خلاصه نمی‌شود، بلکه هر گونه تلاش آدمی برای شبیه نشان دادن خداوند به مخلوقات به شمول انسان، از جنس همان تشبیه و بت‌پرستی است، و اگر کسی با اصل تنزیه آشنا شود، او را از هر گونه تلاش تشبیهی مبرا و پاکیزه می‌یابد. به اعتقاد بیدل، این تلاش که انسان‌ها می‌کنند تلاشی دو روزه و با بردی محدود است و راه به جایی نمی‌برد.

عارفان مسلمان تاکید داشتند که هیچ وصفی درخور شأن امر قدسی نیست و با تعالی ذاتی او بی تناسب است، و از این رو اوصاف آمده بر زبان دین را نیز از باب تقریب به ذهن می‌دانستند و نه از روی دلالت حقیقی. دلیل اصلی این موضوع این است که، از نظر آنان، هیچ امر غیر بشری امکان ورود به دستگاه زبانی بشر را ندارد، و تمام اوصاف و واژگان موجود بیان‌کننده حالات و تجربیات انسانی هستند. یعنی ما از هیچ چیزی نمی‌توانیم سخن بگوئیم مگر این که آن را در عالم ادراکی خود دریافته و در احاطه ذهن خود قرار داده باشیم. همه صفات قابل درک برای آدمی متعلق به عالم انسانی، متناسب با تجربه و ادراک انسانی، و در تلائم با حالات انسانی هستند. حتی اگر به توصیف موجودات دیگر اعم از گیاهان و حیوانات می‌پردازیم، دست به شبیه سازی می‌زنیم و حالات انسانی خود را بر آنان پیاده میکنیم، چه آن گاه که رابطه گل و بلبل را وصف می‌کنیم و چه شمع و پروانه و چه آن گاه که از بیتابی موج و شوریدگی دریا سخن می‌گوییم. در چنین حالتی، وقتی نوبت به درک ما از ذات و صفات خداوند می‌رسد هیچ کلمه ای وجود ندارد که بتواند کما حقّه به توصیف امر قدسی بپردازد، و هیچ توصیفی نیست که راهزن نباشد و به نوعی تشبیه منتهی نشود. تشبیه به معنای فرود آوردن خداوند از مقام متعالی او در سطح صفاتی است که با جهان انسانی همخوانی دارد. چنین تعریفی از خداوند است که راه را بر بت‌پرستی هموار میکند:

صورت پرستی خلق، بُرد امتیاز معنی

هر چند کعبه سنگ است تسکین برهمن کو

می‌گوید مردم با دل بستن به صورت امور از معنا غافل می‌شوند، و اگر، مثلاً، تعلق خاطر به کعبه نباشد، ظاهرپرستان برهمن صفت، به چه چیزی دل خود را تسکین دهند. انسانها برای درک حقیقت متعالی یا امر الوهی به تصاویری متوسل می‌شوند که درخور ادراک محدود انسانی خود از او بر می‌سازند و این تصاویر را تقدس میبخشند و به پرستش می‌گیرند.

از آنجا که منازعات شدید در میان انسانها بر سر امر الوهی همه برخاسته از صورت‌پرستی‌هایی است که چهره حقیقت را مخدوش میکند، و انسان‌ها، هر کدام، با دل بستن به یکی از صورت‌ها، دیگری را که به صورتی دیگر دل بسته

است، به بیراهروی از مسیر حقیقت متهم میکنند، هر کدام به دلیل ناتوانی از دیدن حقیقت به صورت منزّه آن، مجاز را به جای حقیقت می‌گیرد:

تنزیه موج میزد در عرصه حقیقت
من از خیالتازی گرد مجاز کردم

این سخن بیدل یادآور شعر معروف حافظ است که گفته بود:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

تنزیه به معنایی که بیدل میفهمد موجب پنهانی امر قدسی از دیدگان، خاموشی آن از سخن گفتن، و فراتر رفتن آن از مرز همه تعاریف متعارف است، تا جایی که حتی نسبت دادن وحدت/وحدانیت نیز به او از سر مجاز است، چراکه وحدت و کثرت باز متعلق به عالم انسانی است. از نظر وی، خداوند از شدت تنزیه در خفای مطلق قرار گرفته است و رمز این اخفا را با صد ترانه به گوش ما رسانده است، اما اگر از دیدی عمیق‌تر بنگریم، نه تنها دست یافتن به آن حقیقت سرمدی در توان ما نیست، حتی ما موجودات به ظاهر آشکار نیز از دید خویشتن پنهانیم. به عبارتی، جهان به اعتبار پیوندی که با آن امر متعالی دارد، حقیقت خود را بر نمی‌تاباند و آنچه در چشم ظاهر دیده می‌شود همه حقیقت آن نیست، و حقیقت موجودات همچنان پنهان می‌ماند.

از دید بیدل، پیدایش جهان، تجلی ناز خداوند است که در حد تبسمی از او صادر شده و به صورت کاف و نون، یعنی کلمه کُن به معنای پیدا شو، خود را نشان داده، و هزاران شکل زیبا و دلکش به خود گرفته است، اما این ناز، که این جهان مظهر آن است، با چنان بی‌نیازی همراه شده است که از آن تبسم فراتر نرفته و یک کلمه بر زبان نیاورده است تا از حیرت تماشاگران بکاهد و پرده‌ای از چهره کنار بزند. پس آنچه آدمی در باره او می‌گوید زاده خیال خود اوست نه حکایت حال آن امر قدسی. منزّه بودن امر قدسی چنان خلوت‌گاهی است که حتی به خیال ما هم نمی‌رسد، و همه تلاش‌های انسانی برای توصیف او مانند برپا کردن گرد و غباری است که تناسبی با حریم او ندارد، و او آن‌ها را به بیرون از خلوت‌خانه تنزه خود می‌روید تا این گرد و غبار به ساحت او راه نیابد. یعنی همه آنچه ادیان و فرهنگ‌ها در باره خدا می‌گویند بر پا کردن گرد و غبار است. البته آدمی اشتیاق شدیدی به یافتن او دارد و برای این کار تلاش فراوانی به خرج می‌دهد، اما دسترس‌ناپذیر بودن او به حدی است که حاصل این همه تلاش چیزی جز خون دل نیست. آدمی او را واحد یا احد مینامد تا با جهان کثرت فرق شود، اما این تلاش آدمی نیز محصول خیالات اوست، زیرا او اساساً در مقولات متعارف جهان انسانی در نمی‌گنجد، و از این رو این‌که او را فرد یا زوج، طاق یا جفت، واحد یا کثیر بخوانیم، همه با حقیقت او بیگانه و ناهمخوان است.

او این مفاهیم را در این ابیات باز می‌گوید:

ای آنکه رمز اخفا با صد ترانه گفתי
صبح تبسم ناز صد کاف و نون گل افشانند
نه نله دید رویت، نه گل شنید بویت
خلوت‌گه تنزه ننگ از خیال ما داشت
خون گشت دل که هیهات این‌جا نیارمیدی
آراسته است محفل افسانه‌های باطل
ما را که بر عیانیم، از ما چرا نهفتی
لیک از غنای عبرت یک لب گهر نسفتی
ای غنچه تحیر آخر چنین شکفتی
چندان‌که گرد کردیم بیرون خانه رفتی
شد دیده داغ کای وای این‌جا دمی نخفتی
نه با دلی نه بیدل، بی‌گفت و بی‌شنفتی

از آن سو، گرفتار آمدن در بند صورت که متعلق به جهان طبیعت است، زاده ناتوانیهای انسان در پی بردن به امر متعالی و منزّه است و از این رو میتوان جنگ هفتاد و دو ملت را که از روی صورت پرستی است عذر نهاد:

عالم صورت برون از عالم تنزیه نیست
در صمد دارم تماشا گر صنم گم میکنم

یعنی نباید تصور کرد که جهان کنونی هیچ پیوندی با حق ندارد و سراپا باطل است، زیرا همه این‌ها نشانه‌ها و آیات او هستند، و عالم صورت دریچه‌ای است که ما را به عالم تنزیه راه مینماید، حتی آن گاه که آدمی به کعبه یا به بتخانه دل می‌بندد.

اگر کسی در صدد تحقیق/یافتن حقیقت باشد از بر ساختن هر وصفی برای او، از هر زبانی که باشد، خجل خواهد شد، و صفی که می‌کوشد به شکل آئینه او را باز بتاباند:

تحقیق غوطه در عرق شرم میزند
زان آئینه که خلق تراشد برای تو

تنزه او را از این جا می توان دانست که نه تنها چشم و قوه دید آدمی توان دیدن او را ندارد، حتی دل به عنوان تجلیگاه حسن و آیینۀ جمال او، که بالاترین توانایی برای دریافت امور لطیفه را دارد، نیز از رسیدن به آستانه کبریایی اش باز میماند:

دل هم نبُرد ره به در کبریای تو
ای صد هزار پرده نهانتر ز بوی گل
ما غافلان فسانه حاجت کجا بریم
در کاسه حباب سزاوار بحر چیست
دیگر سراغت از که کنم ای تو جای تو
عالم چه دید از تو که دارد هوای تو
ای نُه سپهر کاسه دست گدای تو
بخشی توام سری که بگویم فدای تو

تنزیه را میتوان با تعبیر بی رنگی نیز بیان کرد. جهان، سراسر موج رنگها و نقشهاست، و آدمی پیوسته به تماشای این رنگ های بی پایان قرار دارد، اما آن گاه که آهنگ عزیمت به سوی او می کند، او را در هیچ رنگی نمی یابد، و با آنکه هر رنگی کششی دارد که ما را به سوی او می کشد، اما او خود به هیچ رنگی در نمی آید:

دل ز نیرنگ تو خون شد، خرد آشفته و جنون شد
ای جهان شوخی رنگ تو، تو بیرنگ چرایی
این تنوع رنگ در جهان هستی فریبده است، و در واقع، دنیا سراسر غرق رنگ است و آدمی نیز در این بحر رنگارنگ غوطه ور است:

گهی صلح، گهی جنگم، گهی مینا گهی سنگم
دو عالم گردش رنگم، جنون ساغر عشقم
تناقض شگفت آور این است که علیرغم غرق بودن آدمی در جهانی سراسر رنگین، دل وی مشتاق امری فراتر از هر رنگ است، آن امر متعالی:

جهان توفان رنگ و دل همان مشتاق بیرنگی
چه سازد جلوه با آیینۀ مشکل پسند ما
این تنها دل نیست که دل به امر بیرنگ بسته است، چشمی که با حقیقت این عالم آشنا شده باشد هم به چیزی کمتر از آن فرو نمی آید:

چشمی که شد حیران او بر گل نمی آید فرو
آن سوی باغ رنگ و بو نخلی است بادام مرا
این تنها دل و دیده آدمی نیست که گرفتار چنین اشتیاقی است، بلکه تمام هستی در انتظار روئیدن نهال باغ بیرنگی است، گویا شوقی جاودانه تمام هستی را به سوی مبدای می کشد که فارغ از هر رنگ و برتر از هر نقشی است. هستی در تمام پهنای خود بی صبرانه چشم به انتظار روئیدن نهال بی رنگی است که در برابر چشمانش قد بکشد و او را به مستی سرمدی رهنمون شود:

نُه فلک آغوش شوق انتظار آماده است
کای نهال باغ بیرنگی ز آب و گل بر آ

ادامه دارد..